

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

خلاصه بحث گذشته

بحث ما در بیع صبی بود، ما بعد از اینکه بحث قرآنی و روایی این فرع را تمام کردیم يك پُرانتزی باز کردیم که ببینیم آیا نقل به معنا جایز است یا خیر؟ و این روایات آیا منقول باللفظ است یا منقول بالمعنی، این بحث را تمام کردیم. مجدداً به بحث اصلی خودمان برمی‌گردیم؛ تا بحال ملاحظه کردید که از آیه شریفه ابتلاء استفاده نکردیم شرطیت بلوغ را برای متعاقدين «وَأَتْلُوا الْيَتَامَى حَتَّى إِذَا بَلَغُوا النِّكَاحَ فَإِنْ آنَسْتُمْ مِنْهُمْ رُشْدًا فَادْفَعُوا إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ» ما از این آیه فقط رشد را استفاده کردیم و نتیجه گرفتیم اگر یتیم و صغیر به مرحله‌ی رشد رسید ولو به مرحله‌ی بلوغ نرسیده باشد تصرفش در اموالش نافذ و صحیح است. اما به روایات که رسیدیم، روایات به خوبی دلالت بر شرطیت بلوغ در متعاملین دارد. مخصوصاً روایاتی که تصریح به این داشت، رفع القلم عن الصبی، یا روایاتی که می‌گفت عقد الصبی غیر جایز و غیر نافذ تا اینکه به بلوغ برسد! از این روایات استفاده کردیم اگر صبی معامله‌ای انجام داد معامله‌اش باطل است.

فرع: حکم تصرفات صبی به عنوان وکیل در مال غیر

حالا فرعی را که می‌خواهیم امروز مطرح کنیم این است که اگر ما از روایات استفاده کردیم معامله صبی در اموال خودش باطل است (حتی ما این نتیجه را هم گرفتیم که اگر صبی در مال خودش معامله‌ای انجام داد ولو ولی بعداً اجازه هم بدهد اما باز طبق ادله و اطلاق ادله این معامله باطل است) اگر صبی وکیل عن الغير بشود، یعنی کسی بیاید او را وکیل کند که این صبی معامله‌ای را در اموال موکل انجام بدهد، آیا این صحیح است یا خیر؟

گفتیم ادله‌ای که می‌گوید رفع القلم عن الصبی یا عمد الصبی خطأ یا امره غیر نافذ شامل آنجایی که صبی فقط صیغه‌ی عقد را جاری می‌کند نمی‌شود. اگر دو نفر خودشان تمام ثمن، مثنی و خصوصیات معامله را با هم مقابله و مشخص کردند، حالا به صبی می‌گویند تو تیمناً چون سید هستی صیغه عقد را جاری کن آن ادله دلالت بر بطلان اجرای صیغه‌ی عقد توسط صبی ندارد! اگر يك مرد و زن بالغی به صبی بگویند صیغه‌ی عقد نکاح را بخوان، البته مشروط به اینکه بلد باشد و شرایطش را هم بتواند رعایت کند، صبی آمد صیغه عقد نکاح را جاری کرد این ادله شامل این مورد نمی‌شود. اما الآن فرع جدید این است که آیا اگر صبی وکیل عن الغير بشود در اینکه در اموال غیر تصرف کند، آیا این ادله چنین موردی را شامل می‌شود یا نه؟ آیا این ادله می‌گوید این باطل است یا خیر؟

دیدگاه مرحوم خوئی

برخی از بزرگان مثل مرحوم آقای خوئی (قدس سره) تصریح دارند به اینکه ادله‌ی بطلان تصرفات صبی چنین موردی را شامل نمی‌شود، صبی اگر در مال خودش تصرف کند، تصرفش باطل و غیر نافذ است اما ادله‌ی بطلان شامل این فرع دوم که وکیل عن الغير بشود در تصرفات در مال غیر نمی‌شود چون عمومات و اطلاقاتی همچون أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ أَوْفُوا بِالْعُقُودِ، شاملش می‌شود. اگر يك عقدي را صبی وکاله عن الغير در مال غیر انجام داد ادله‌ی عمومات و اطلاقات أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ این را شامل می‌شود و دلیلی هم بر تخصیص نداریم که بیاید این را تخصیص بزند و این مورد را از این عمومات و اطلاقات خارج کند.

می‌فرمایند ما ادله‌ای که داشتیم یکی آیه‌ی شریفه بوده، آیه‌ی شریفه مربوط به اموال خود یتامی است، «وَابْتَئُوا الْيَتَامَىٰ حَتَّىٰ إِذَا بَلَغُوا النِّكَاحَ فَإِنْ آنَسْتُمْ مِنْهُمْ رُشْدًا فَادْفَعُوا إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ» آیه مربوط به تصرف صبی در اموال خودش است، در ذهن شریف‌تان هست هم مرحوم امام و هم مرحوم آقای خوئی (قدس سرهما) هم مشهور فقها از آیه شریفه برای تصرف و جواز دفع اموال دو شرط را استفاده کردند؛ هم رشد و هم بلوغ. اما ما بحث مفصلی در این آیه‌ی شریفه داشتیم به لطف خدای تبارک و تعالی و ما به تبع مرحوم ایروانی و برخی دیگر از آیه شریفه فقط استفاده کردیم فقط رشد شرطیت دارد. مرحوم آقای خوئی، امام و دیگران که می‌گویند آیه که از آن بلوغ و رشد استفاده می‌شود مربوط به تصرف در اموال خود صبی است، اما اگر صبی بخواهد برود در اموال دیگری تصرف کند و او را وکیل قرار بدهد آیه دلالت بر بطلان این مورد ندارد.

نکته: دو مطلب دیگر باقی می‌ماند، یکی عدم القول بالفصل و دیگری اولویت است. راجع به عدم القول بالفصل بگوئیم کسی نداریم تفصیل داده باشد که صبی در تصرفات در مال خودش مجاز نیست اما در تصرف در مال دیگری وکالتاً عن الغير مجاز است یعنی قول به فصل نداریم.

اینجا اشکالش این است که فقهای گذشته متعرض این فرع نشدند، ما در کلمات فقهای گذشته کم می‌بینیم که این فرع مورد تعرض قرار گرفته باشد، وقتی موضوعش مطرح نشده باشد نمی‌توانیم بگوئیم عدم القول بالفصل در اینجا وجود دارد، عدم القول بالفصل در جایی است که فقها متعرض شوند و تفصیل ندهند، فقها یا مطلقاً می‌گویند بیع الصبی نافذ که خیلی نادر است، یا این طرف قضیه که ادعای اجماع شده می‌گویند بیع الصبی باطل، بین تصرف در مال خودش و غیر خودش فرق نگذاشتند و خیلی‌ها متعرض این جهت نشدند، نه اینکه متعرض شدند و تفصیل ندادند، اگر متعرض شده بودند و تفصیل نمی‌دادند ما از این عدم القول بالفصل می‌توانستیم استفاده کنیم.

اما مسئله‌ی اولویت؛ این مسئله در اینجا معنا ندارد که اگر گفتیم صبی در مال خودش نمی‌تواند تصرف کند پس به طریق اولی در مال دیگری نمی‌تواند تصرف کند.

اشکال این است که شما در مفلس این حرف را نمی‌زنید، مفلس کسی است که در مال خودش نمی‌تواند تصرف کند، اما همه‌ی فقها می‌گویند اگر وکیلش کردند در مال دیگری تصرف کند مانعی ندارد. حتی در بالغ شاید اولویتش بیشتر توهم شود تا صبی، به این معنا که شارع خیلی تأکید دارد مال صبی محفوظ بماند، چون صغیر است، مخصوصاً اگر یتیم هم باشد شارع خیلی تأکید دارد که محفوظ بماند، یعنی رعایت حفظ مال خودش در نظر شارع اولی از مال دیگری است بعبارة آخری ما در اینجا دو جواب می‌دهیم؛ جواب اول لا اولویة فی المقام و نقض می‌کنیم به مفلس، می‌گوئیم مفلس در مال خودش حق تصرف ندارد ولی در مال دیگری نمی‌تواند تصرف کند. جواب دوم این است که اولویت عکس است، یعنی اگر در مال دیگری نمی‌توانست تصرف کند به طریق اولی در مال خودش نباید تصرف کند، چرا؟ چون اهتمامی که شارع برای حفظ مال صبی دارد خیلی بیشتر از اهتمامی است که برای حفظ مال دیگران دارد.

پس اولویت را باید کنار بگذاریم و عمده این است که آیا روایاتی که در عدم جواز تصرفات صبی بود شامل این موردی که يك بالغی می‌آید صبی را وکیل در تصرف می‌کند می‌شود یا خیر؟ هم مرحوم آقای خوئی و هم مرحوم امام (رضوان الله تعالی علیهما) می‌خواهند بفرمایند این مورد از این روایات خارج است، می‌فرمایند روایات عمد الصبی خطأً، روایات رفع القلم عن الصبی، تماماً مربوط به جایی است که صبی بخواهد در مال خودش تصرف کند و این روایات می‌فرمایند اطلاق ندارد. مرحوم آقای خوئی در مصباح الفقه می‌فرمایند این روایات اولاً اختصاص به یتیم دارد و در مورد یتیم می‌گوید ما لم یذهب یتمه لا يجوز امره، اما دیگر دلالت بر عدم نفوذ تصرف صبی مطلقاً صبی چه یتیم باشد چه نباشد ندارد، بعد می‌فرماید فقط نهایت این است که ما از یتیم به مطلق صغیر تعدی می‌کنیم، اما دلالت بر تصرف صغیر در مال خودش دارد، نمی‌توانیم از تصرف صغیر در مال خودش تعدی کنیم به تصرف صغیر در مال دیگری.

مرحوم آقای خوئی می‌فرمایند اولاً موضوع روایات یتیم و یتیمه است، فوقش این است که ما می‌گوئیم لا فرق بین الیتیم و الصغیر، صغیر اعم است از اینکه یتیم باشد یا نباشد، چون یک صغیری ممکن است پدر داشته باشد، یتیم یعنی صغیری که لا اب له، صغیر اعم است! تعدّی می‌کنیم این روایات در مورد مال صغیر است ولی تصرف مال صغیر در اموال خودش، دیگر نمی‌توانیم از تصرف مال صغیر در مال خودش تعدّی کنیم.

ثانیاً می‌فرمایند بر فرضی که این روایات اطلاق داشته باشد، روایات می‌گوید اگر صبی آمد یک معامله‌ای را انجام داد، این به عنوان معامله‌ای خودش نافذ نیست، اما به عنوان اینکه وکیل از دیگری است و به عنوان آن موکل، این روایات نفی صحّتش را نمی‌کند. یعنی ایشان در اینجا تفکیک می‌کند می‌فرماید صغیر اگر وكالة عن الغير آمد کاری را انجام داد به عنوان خود این وکیل نفوذی در اینجا ندارد، اما به عنوان اینکه این عقد برای موکل شده نافذ است، به عبارت دیگر می‌فرمایند این روایاتی که ما داریم می‌گوید اگر یک چیزی بخواهد مضاف إلى الصبی و منسوب إلى الصبی باشد باطل است، حالا صبی وکیل شده و یک عقده را برای موکل درست کرده، این الآن تمام این معامله منسوب و مضاف به موکل می‌شود، یعنی گویا موکل آمده این معامله را انجام داده، بعبارة أخرى عقد الوکیل عقد الموکل، بیع الصبی بیع الموکل، پس اصلاً این عنوان بیع الصبی ندارد. لذا آخرین فرمایشی که مرحوم آقای خوئی در مصباح الفقاهه دارد بیشتر هم روی همین تکیه فرمودند و می‌فرمایند ادله‌ای که دلالت بر بطلان تصرفات صبی دارد تصرف صبی بما اینکه مضاف به خودش است باطل است، به عنوان عقد خودش، اما اگر پای وکالت در میان آمد، عقد الوکیل شد عقد الموکل، تصرف الوکیل شد تصرف الموکل، اینجا یک کار واسطه‌ای داشته اما در حقیقت این معامله را موکل انجام داده و این تصرف مال موکل است، لذا این ادله و این روایات، روایت رفع القلم عن الصبی می‌گوید آنجایی که مضاف به خودش است باطل است، عمد الصبی خطأً آنجایی که مضاف به خودش است باطل است، اما در جایی که مضاف به موکل است باطل نیست، این فرمایش ایشان است.

دیدگاه مرحوم امام خمینی

امام (رضوان الله تعالی علیه) هم همین مطلب مرحوم آقای خوئی را با یک عبارت دیگری دارند. می‌فرمایند لم یقم دلیل علی بطلان الوكالة، دلیلی بر اینکه اگر یک کسی بیايد به صبی وکالت بدهد برود در این مال تصرفی را انجام بدهد، بگوید برو خانه من را بفروش یا فلان مال را برای من بخر، لم یقم دلیل علی بطلان الوكالة. می‌فرمایند لا إطلاق لقوله أما علمت أن القلم یرفع، حدیث رفع القلم اطلاق ندارد که مورد وکالت را شامل بشود، لأنه اشارة إلى امرٍ معهودٍ وارد عن رسول الله (ص) و لعل ما هو المعهود هو رفع امرٍ خاص كقلم التکلیف لازم منه درء الحد أو قلم الحد، این یک احتمالی بود که قبلاً هم گفتیم امام در احادیث رفع القلم دادند. امام فرمودند احادیث رفع القلم را فقط می‌توانیم بگوئیم آن قلم معهود در زمان پیامبر برداشته شده، آن قلم معهود یا مختص به باب حدود است که اصلاً طبق نظر شریف امام احادیث رفع القلم فقط مربوط به باب حدود می‌شود، یا می‌فرماید یک مقدار توسعه بدهیم و بگوئیم منظور قلم تکلیف است، اما دیگر این رفع القلم نمی‌گوید صبی حتی اگر تصرفی در مال خودش هم انجام داد باطل است! امام از روایات رفع القلم بطلان تصرف صبی در مال خودش را هم استفاده نکردند چه برسد به بطلان تصرف صبی در مال دیگری، البته ما قبلاً گفتیم رفع القلم به تبع مرحوم نائینی اطلاق دارد و قلم تشریع مطلقاً برداشته شده، ولی نظر شریف ایشان این بود. بعد فرمودند بله! ما قبول داریم حدیث رفع، رفع عن امتی تسعه، آنجا در مقام بیان است. در دنباله مرحوم امام فرمودند اگر حدیث رفع القلم اطلاق هم داشته باشد لا یشمل رفع الأثر عن مجرد العقد، رفع القلم نمی‌گوید صبی مسلوب العبارة است اگر وکیل در اجرای صیغه‌ی عقد شد باطل است، تا چه برسد بگوید تصرف در مال دیگری، بعد می‌فرمایند این عمده‌ها خطأً را در مورد تصرفات صبی هم نمی‌شود استدلال کرد.

پس ببینید صبی اگر وکیل عن الغير بشود در مال غیر، در نظر این بزرگان از دایره‌ی روایات خارج است، حالا ایشان می‌فرمایند تخصصاً، نگوئیم تخصصاً، بالأخره مورد این روایات فقط تصرفات صبی در مال خودش است و ما به این روایات برای ما نحن فیه نمی‌توانیم استدلال کنیم. ما با این نظر مخالفیم، و به نظر ما قابل تأمل و اشکال است که فردا عرض می‌کنیم.

و صلي الله علي محمد و آله الطاهرين